

در میانه‌ی جنگ و استبداد:  
دشواری «استقلال دوگانه»

تهدیه اقتصاد سیاسی

امیر حسن رفیعی



در تاریخ معاصر جهان، بارها پیش آمده که یک حکومت استبدادی یا اقتدارگرا با دشمنی خارجی وارد جنگ شده است. در چنین شرایطی، مخالفان ترقی خواه داخلی، اعم از آزادی خواه دموکراسی طلب و/ یا عدالت خواه، با دشوارترین پرسش سیاسی و اخلاقی ممکن روبه رو می شوند: آیا باید برای دفاع از کیان میهن در کنار حکومت ایستاد؟ آیا باید مبارزه با استبداد داخلی را موقتاً تعلیق کرد؟ آیا باید موضعی بی طرفانه گرفت؟ یا حتی شکست حکومت مستقر را بر پیروزی در جنگ ترجیح داد؟

این پرسش مسئله‌ای صرفاً نظری و انتزاعی نیست، بلکه ربطی وثیق به سرنوشت ملی و زیست عینی توده‌ها دارد. بسیاری از جنبش‌های سیاسی مهم دو سده‌ی اخیر، در عمل با این دوراهی فرساینده روبه رو شده‌اند (Hobsbawm, ۱۹۹۴): از انقلابیون روس و مقاومت فرانسه گرفته تا کمونیست‌های چین، اپوزیسیون ایران در جنگ ایران و عراق، و مخالفان جنگ در روسیه‌ی امروز. تجربه‌ی تاریخی گواهی می‌دهد که پاسخ واحد، ساده، و ازپیش‌آماده‌ای برای این معما وجود ندارد. هر انتخاب هم هزینه‌های سنگین اخلاقی دارد و هم هزینه‌های گاه جبران‌ناپذیر سیاسی.

## شش الگوی اصلی در رفتار نیروهای ترقی خواه مخالف در تلاطم جنگ

مروور تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که نیروهای ترقی خواه مخالف حکومت‌های استبدادی در مواجهه با جنگ خارجی غالباً یکی از شش مسیر زیر را پیموده‌اند یا به اقتضای واقعیت پریچ‌وخم تاریخ و سیاست، میان این الگوها جابه‌جا شده‌اند یا آمیزه‌ای از آنها را در پیش گرفته‌اند.

### ۱. حمایت کامل از حکومت و تعلیق تضاد داخلی

در این الگو، نیروهای ترقی خواه مخالف، خطر تهاجم متجاوز خارجی و ازدست رفتن تمامیت ارضی یا «منافع ملی» را چنان سهمگین می‌بینند که اختلافات خود با حکومت را موقتاً کنار می‌گذارند (جدول ۱، ردیف‌های ۱ و ۲). نمونه‌ی مشهور این رویکرد رفتار حزب سوسیال‌دموکرات آلمان در جنگ جهانی اول بود که با تن دادن به سیاست موسوم

به «آتش‌بس داخلی» (Burgfrieden) به حمایت از دولت امپراتوری برخاست (Keegan, ۱۹۹۸). همان‌گونه که برمن (Berman, ۲۰۰۶) در تحلیل تاریخ سوسیال‌دموکراسی اروپا نشان می‌دهد، این تعلیق مبارزه‌ی داخلی بیش از آنکه یک محاسبه‌ی راهبردی صرف باشد، بازتابی از شکاف عمیق میان «ملی‌گرایی دفاعی» و «بین‌المللی‌گرایی طبقاتی» بود که پیامدهای آن هندسه‌ی احزاب چپ و موازنه‌ی قدرت را تا دهه‌ها دگرگون کرد. این رویکرد در کوتاه‌مدت معمولاً به تقویت جبهه‌ی دفاع از کشور می‌انجامد و در غیاب یک ساختار دموکراتیک، در عین حال استقلال سیاسی و هویت انتقادی نیروهای ترقی‌خواه مخالف را هم به‌شدت تضعیف کند. علاوه بر این، در بسیاری از تجارب تاریخی، حکومت‌های استبدادی پس از رفع خطر خارجی و تثبیت دوباره‌ی موقعیت خود، همان اپوزیسیون همراه را هم علی‌رغم جان‌فشانی‌هایش در جبهه، منزوی یا سرکوب کرده است (Kershaw, ۲۰۱۵).

## ۲. اتحاد مشروط یا موقت با حکومت

برخی نیروهای ترقی‌خواه کوشیده‌اند میان ضرورت حیاتی دفاع ملی و حفظ اصالت و استقلال سیاسی خود تعادلی برقرار کنند. در این الگو، نیروهای ترقی‌خواه در جبهه‌ی دفاع از کیان ملی فعالانه مشارکت می‌کنند، اما در هاضمه‌ی حکومت مستبد حل نمی‌شوند و تشکیلات و هویت متمایز خود را حفظ می‌کنند (جدول ۱، ردیف‌های ۳ تا ۷). نمونه‌ی برجسته‌ی آن جبهه‌ی متحد حزب کمونیست چین و ناسیونالیست‌های اقتدارگرای کومین‌تانگ علیه اشغالگری امپراتوری ژاپن بود؛ جبهه‌ای که در آن، کمونیست‌ها با ژاپن متجاوز جنگیدند، اما در حکومت مرکزی نیز ادغام نشدند و استقلال تشکیلاتی و موضع انتقادی خود در برابر آن را حفظ کردند (Westad, ۲۰۱۲). در تاریخ معاصر ایران نیز نمونه‌ی زنده و ملموس این رویکرد را در آغاز جنگ هشت‌ساله با عراق شاهد بودیم. در آن مقطع، طیف وسیعی از نیروهای ملی، ملی-مذهبی، و بخشی از چپ دفاع در برابر تجاوز عراق را وظیفه‌ای ضروری می‌دانستند و جانانه در آن مشارکت کردند و همزمان، مرزبندی بنیادین و منتقدانه‌ی خود را با ساختار قدرت و جهت‌گیری‌های انحصارطلبانه‌ی در حال حاکم شدن از فردای انقلاب بهمین ۱۳۵۷ حفظ کردند (Abrahamian, ۱۹۸۲).

این الگو به لحاظ نظری راهبردی جذاب و متوازن به نظر می‌رسد، اما پایبندی به آن در عمل بسیار دشوار است؛ زیرا تجربه‌ی زیسته‌ی جامعه‌ی ما و ملت‌های دیگر نشان می‌دهد که حکومت‌های استبدادی معمولاً در شرایط جنگی هم استقلال سیاسی نیروهای ترقی‌خواه مخالف را بر نمی‌تابند و با سوءاستفاده از وضعیت فوق‌العاده، منطق تمامیت‌خواهانه‌ی «یا با ما یا بر ما» را در پیش می‌گیرند و می‌کوشند هرگونه نقد ساختاری را پاشنه‌ی آشیل جبهه‌ی دفاع جلوه دهند و سرکوب کنند (Tilly, ۱۹۹۲).

### ۳. استقلال دوگانه‌ی فعال: مشارکت در دفاع از کشور بدون ادغام در حکومت

این رویکرد شاید دشوارترین، پیچیده‌ترین، و در عین حال از نظر اخلاقی پایدارترین موضع در تلاطم جنگ و استبداد باشد. در این راهبرد، نیروهای ترقی‌خواه هم با متجاوز خارجی می‌جنگند و هم مبارزه با استبداد را فرو نمی‌گذارند و در حکومت حل نمی‌شوند (جدول ۱، ردیف‌های ۸ تا ۱۰). استقلال دوگانه‌ی فعال، برخلاف «بی‌طرفی» - که در ادامه خواهد آمد - کناره‌گیری از میدان، منزوی شدن در برج عاج، یا تماشای منفعلانه‌ی سرنوشت کشور نیست؛ بلکه دفاع مستقل از کشور، بدون ادغام در حکومت است. البته صرف‌اً اعلام فاصله یا استقلال از حکومت استبدادی، مثلاً با نوشتن بیانیه، برای تحقق «استقلال دوگانه‌ی فعال» کافی نیست. نیروی ترقی‌خواه تنها زمانی می‌تواند مدعی حفظ این استقلال باشد که در کنار ایستادگی در برابر تجاوز خارجی، به نقد استبداد داخلی، سیاست‌های سرکوبگرانه، و اساساً نقش خود حکومت در شکل‌گیری یا تشدید بحران ملی نیز ادامه دهد. در غیر این صورت، خطر پنهان و مداومی وجود دارد که دفاع از کشور به تدریج به تعلیق نقد قدرت و ادغام عملی در منطق حکومت مستبد بینجامد.

مقاومت فرانسه علیه آلمان نازی و حکومت دست‌نشانده‌ی ویشی نمونه‌ی کلاسیک این الگو در تاریخ مدرن است: نیروهای مقاومت همزمان که با اشغالگران نازی می‌جنگیدند، برای حکومت سازشکار و مستبد داخلی نیز هیچ مشروعیتی قائل نبودند (Parker, ۱۹۸۹). این رویکرد معمولاً در حافظه‌ی تاریخی ملت‌ها مقبولیت، عزت، و اصالت بالایی پیدا می‌کند، اما هزینه‌ی مادی و نمادین آن هم گزاف است: این دسته از نیروهای ترقی‌خواه مخالف غالباً از دو طرف در منگنه قرار می‌گیرند: از یک سو ماشین

سرکوب حکومت آنها را می‌نوازد و از سوی دیگر، جریان‌های ستیزه‌جو (میلیتانت) آنها را به دودوزه‌بازی (امروزه «وسط‌بازی») یا بی‌عملی در ستیز با حکومت متهم می‌کنند. چالش دیگر این رویکرد در میدان عمل رخ می‌نماید؛ مَزوئر (Mazower, ۱۹۹۸) در واکاوی عمیق مقاومت‌های اروپایی تأکید می‌کند که این الگو، اگرچه در حافظه‌ی جمعی به‌عنوان نماد پاکدامنی اخلاقی ثبت می‌شود، اما در عمل همواره با تنش فرساینده‌ای میان «ضرورت عملی بسیج نظامی» و «حفاظت از استقلال سازمانی و هویت انتقادی» دست‌وپنجه نرم کرده است. چرا که ورود به میدان نبرد سخت، همواره این مخاطره‌ی واقعی را به همراه دارد که نیروهای مستقل به تدریج در ساختارهای امنیتی-نظامی و منطق تمامیت‌طلبانه‌ی حکومت مستقر جذب و هضم شوند.

#### ۴. استقلال دوگانه‌ی فاصله‌گیر: بی‌طرفی یا امتناع از مشارکت در جنگ همراه با حفظ استقلال سیاسی

این رویکرد از حیث «فاصله‌گیری مبنایی از هر دو قطب منازعه» شبیه «استقلال دوگانه‌ی فعال» است، با این تفاوت مهم که نیروهای ترقی‌خواه مخالف عملاً با هیچ یک از دو طرف جنگ درگیر نمی‌شوند و استقلال خود را همزمان از استبداد داخلی و از قدرت متجاوز خارجی با «کناره‌گیری از میدان منازعه» حفظ می‌کنند (جدول ۱، ردیف‌های ۱۱ و ۱۲). نمونه‌ی تاریخی این الگو، موضع طیفی از بوداییان و روشنفکران ملی در جنگ ویتنام جنوبی بود: آنها نه تمایلی به حمایت از رژیم فاسد و اقتدارگرای سایگون داشتند و نه افق فکری کمونیست‌های شمال را می‌پسندیدند. در فضای معاصر نیز بخشی از مخالفان پوتین در جنگ اوکراین، با اتخاذ موضعی که همزمان توسعه‌طلبی ناتو و تجاوز نظامی روسیه را نقد می‌کند، این مسیر را برگزیده‌اند.

این موضع نیز برای نیروهایی که دغدغه‌ی پرهیز از ادغام در هاضمه‌ی استبداد را دارند، از حیث منزلت اخلاقی جذاب است، ولی مابه‌ازای عینی آن در سیاست واقعی (realpolitik) فرساینده است: اگر مخالفت با تجاوز خارجی صرفاً لفظی و در سطح بیانیه باقی بماند، به حاشیه‌نشینی سیاسی نیروی مخالف و کاهش تأثیر آن بر روند تحولات عینی جامعه می‌انجامد. بی‌طرفی منفعلانه در برابر تجاوز خارجی در بسیاری

از سنت‌های سیاسی اصیل فرار از مسئولیت ملی قلمداد می‌شود و نیروی ترقی خواهی که به این وادی درغلند، لاجرم کارش به تراژدیِ طرد اجتماعی می‌کشد.

## ۵. شکست‌طلبی انقلابی

در این رویکرد، نیروی انقلابی خطر استبداد داخلی را چنان مطلق و بی‌رقیب می‌داند که شکست نظامی حکومت خودی در جنگ را بر پیروزی ملی ترجیح می‌دهد (جدول ۱، ردیف‌های ۱۳ و ۱۴). نمونه‌ی نمادین و بسیار درس‌آموز این رویکرد، خط‌مشی بلشویک‌های روس در جنگ جهانی اول بود: آنها این جنگ را «قمار امپریالیستی» میان دول سرمایه‌داری می‌دانستند و راهبرد «تبدیل جنگ خارجی به جنگ داخلی انقلابی» را در پیش گرفتند (Carr, ۱۹۵۰). اگرچه این رویکرد می‌تواند سرانجام به انقلاب و فروپاشی نظم کهن بینجامد، اما تجربه‌ی تاریخی نشان داده که دستیابی به دموکراسی و آزادی را هم تضمین نمی‌کند؛ چنان که در روسیه‌ی پس از ۱۹۱۷، از خاکستر تزاریسیم، حکومت تک‌حزبی دیگری سر برآورد. علاوه بر این، در این الگو خطر از هم‌گسستن شیرازه‌ی تمامیت ارضی کشور در خلاء قدرت مرکزی بالاست، کما این‌که در روسیه هم مخدوش شدن تمامیت ارضی صرفاً یک احتمال نماند و در مارس ۱۹۱۸ با امضای نمایندگان لنین زیر پیمان برست-لیتوفسک (Treaty of Brest-Litovsk) به یک واقعیت عینی، تلخ، و بی‌سابقه در تاریخ این کشور تبدیل شد. لنین و بلشویک‌ها پس از پیروزی بر تزار، برای بقای حکومت نوپای انقلابی، مجبور شدند با امپراتوری آلمان و متحدانش به صلح منفصل (به صورت یک‌جانبه و بدون هماهنگی با جبهه‌ی متفقین) تن دهند. انقلابیون نمایندگان خود را مستقیماً به شهر برست-لیتوفسک فرستادند تا صرفاً برای سرنوشت روسیه با آلمان مذاکره کنند و این اقدام از نظر متحدان غربی روسیه (متفقین)، عهدشکنی و رها کردن جبهه‌ی مشترک قلمداد شد. علاوه بر این، روسیه که به‌تنهایی پای میز مذاکره با ارتش قدرتمند آلمان نشست، دست‌پایین را در چانه‌زنی داشت و ناچار شد شروط سنگین آلمان مبنی بر واگذاری وسیع اراضی را بپذیرد. بر اساس پیمان مزبور روسیه کنترل بیش از یک میلیون مایل مربع از اراضی خود، شامل اوکراین، لهستان و کشورهای بالتیک، و بخش‌هایی از بلاروس را از دست داد (Figs, ۱۹۹۶; Howard, ۲۰۰۱) و با

این تسلیم اراضی، یک فاجعه‌ی ژئوپلیتیک و اقتصادی تمام‌عیار رقم خورد: یک سوم از جمعیت، اکثریت منابع زغال‌سنگ و آهن، و بخش عمده‌ای از اراضی مرغوب کشاورزی از دست رفت (Kershaw, ۲۰۱۵). اگرچه شکست نهایی آلمان در جنگ جهانی اول باعث ابطال این پیمان شد، اما جنگ داخلی مرزهای روسیه را تا سال‌ها دستخوش تلاطم و پاره‌پاره شدن قرار داد. شکست‌طلبی انقلابی دست کم در کوتاه‌مدت، می‌تواند تمامیت ارضی کشور را قربانی بقای یک جریان سیاسی کند، بی آن‌که نویدبخش یک دموکراسی پایدار شود.

## ۶. همکاری با دشمن خارجی برای سرنگونی حکومت

در انتهای این پیوستار رفتار سیاسی، نیروهایی قرار دارند که عملاً از مرزهای رقابت سیاسی داخلی عبور می‌کنند و راهبرد هم‌پیمانی یا همکاری مستقیم نظامی و اطلاعاتی با دشمن خارجی را برای سرنگونی حکومت داخلی در پیش می‌گیرند (جدول ۱)، ردیف‌های ۱۵ تا ۱۷). تجارب تلخ و متواتر تاریخی نشان می‌دهد که این مسیر، اگرچه در مواردی با اتکا به آتش‌باری سنگین یا مداخله‌ی نظامی بیگانه به سقوط حکومت مستبد منجر شده، اما فرجامش برای جامعه تراژیک و برای خود آن نیروها نیز انتحار سیاسی بوده است. بزرگ‌ترین چالش این الگو، خلط میان «تغییر حکومت» (Regime Change) و «فروپاشی نهاد دولت» (State Collapse) است که اغلب کشور را به ورطه‌ی بی‌دولتی و جنگ داخلی می‌کشاند.

نمونه‌ی تکان‌دهنده و ملموس این رویکرد در تاریخ معاصر ایران تغییر راهبرد سازمان موسوم به «مجاهدین خلق» به رهبری رجوی‌ها در جریان جنگ هشت‌ساله با عراق است. آنها پس از خروج از کشور، مناسبات خود را با رژیم متجاوز بعث تا سطح بازوی نظامی-اطلاعاتی صدام حسین تنزل دادند و با نهاد نظامی موسوم به «ارتش آزادی‌بخش ملی» به جنگ مستقیم با نیروهای مدافع میهن برخاستند (Hiro, ۱۹۹۱). اوج این راهبرد، عملیات «فروغ جاویدان» پس از قبول قطعنامه‌ی ۵۹۸ از سوی ایران و با پشتیبانی آشکار ارتش عراق بود؛ یعنی در زمانه و زمینه‌ای با کم‌ترین مشروعیت ملی و به کلی ناموجه! فرجام این هم‌سنگری با متجاوز نیز شکست سنگین

نظامی، انزوای مطلق اجتماعی، نفرت عمومی پایدار، و زوال کامل مشروعیت سیاسی این نیرو در حافظه‌ی جمعی ایرانیان بود.

نمونه‌ی عینی دیگر در منطقه، همراهی نیروهای مخالف عراقی، به ویژه «کنگره‌ی ملی عراق» (INC) به رهبری احمد چلبی، با ارتش آمریکا در تهاجم سال ۲۰۰۳ به عراق بود (Tripp, ۲۰۰۷). آنها با ارائه‌ی اطلاعات نادرست در باره‌ی تسلیحات کشتار جمعی صدام، بهانه‌ی لازم برای اشغال نظامی کشورشان را فراهم کردند. اگرچه این ائتلاف به حکومت بعث بر عراق پایان داد، اما به بهای نابودی کامل ارتش، فروپاشی نهادهای اداری، غارت میراث ملی، و آغاز جنگ‌های داخلی طایفه‌ای و تروریسم افسارگسیخته تمام شد که حاکمیت ملی عراق را تا دهه‌ها مخدوش ساخت (Tripp, ۲۰۰۷). مصداق بارز این مسخ استقلال را می‌توان در اقتصاد سیاسی عراق پس از اشغال آمریکا دید: بر اساس قطعنامه‌ی ۱۴۸۳ شورای امنیت و ترتیبات مالی برآمده از دوران مدیریت ائتلاف، درآمدهای حاصل از فروش نفت عراق تا سال‌ها به حسابی در بانک فدرال رزرو نیویورک واریز می‌شد و واشنگتن از مجرای تأیید دسترسی به این ذخایر ارزی، اهرمی ساختاری برای کنترل و اعمال نفوذ بر سیاست‌های مالی بغداد به دست آورد (Looney, ۲۰۰۸).

شواهد تاریخی گواهی می‌دهند نیرویی که با اسب تروای بیگانه وارد دارالحکومه می‌شود، نه تنها توانایی تأسیس یک نظم دموکراتیک مستقل را ندارد، بلکه نزد توده‌هایی که هزینه‌ی جنگ و اشغال را پرداخته‌اند، پیشاپیش مشروعیت خود را درمی‌بازد. در حافظه‌ی جمعی ملت‌ها، همکاری با متجاوز خارجی معمولاً به‌سادگی از یاد نمی‌رود. علاوه بر این، دست‌کم در تاریخ معاصر، این راهبرد همواره راه به‌ویرانی ملی برده است، نه رهایی دموکراتیک.

## جدول ۱. الگوهای رفتاری نیروهای مخالف در شرایط جنگی و پیامدهای

### تاریخی آنها

ردیف	نمونه‌ی تاریخی	حکومت و ماهیت آن	دشمن خارجی	نیروی مخالف داخلی	موضوع مخالفان	پیامد اصلی تاریخی

در میانه‌ی جنگ و استبداد

تقویت دولت جنگی؛ شکاف در جنبش سوسیالیستی بین‌المللی	حمایت کامل و تعلیق تضاد داخلی	حزب سوسیال‌دموکرات (SPD)	متفقین	امپراتوری اقتدارگرای آلمان	آلمان (جنگ جهانی اول)	۱
تقویت مشروعیت دولت جنگی؛ فروپاشی دیکتاتوری پس از جنگ	حمایت کامل و تعلیق تضاد داخلی	حزب کمونیست، لیبرال‌ها، و چپ‌های میانه‌رو	نیروهای محور	دیکتاتوری وارگاس	برزیل (جنگ جهانی دوم)	۲
تصویب قانون اساسی ۱۸۱۲؛ بازگشت استبداد پس از پایان جنگ	اتحاد مشروط با حکومت	لیبرال‌های اسپانیا	فرانسه‌ی ناپلئون	سلطنت استبدادی بوربون	اسپانیا (جنگ‌های ناپلئونی)	۳
افزایش مشروعیت توده‌ای کمونیست‌ها و پیروزی در انقلاب ۱۹۴۹	اتحاد مشروط با حکومت	حزب کمونیست چین	امپراتوری ژاپن	حکومت اقتدارگرای کومینتانگ	چین (جنگ با ژاپن)	۴
تقویت دولت مستقر و تشدید انحصارطلبی و سرکوب مخالفان پس از پایان جنگ	اتحاد مشروط با حکومت	بخشی از نیروهای ملی، ملی-مذهبی، و چپ	عراق بعثی	جمهوری اسلامی	ایران (جنگ عراق)	۵

۶	افغانستان (دهه‌ی ۱۹۸۰)	حکومت اقتدارگرایی کمونیست	مجاهدین افغان تحت حمایت خارجی	بخشی از چپهای منتقد و مستقل	اتحاد مشروط با حکومت	سقوط دولت مرکزی و گسترش جنگ ویرانگر داخلی
۷	آرژانتین (جنگ فالكلند)	خونتای نظامی اقتدارگرا	بریتانیا	احزاب دموکراتیک، اتحادیه‌ها، و نهادهای حقوق بشر	اتحاد مشروط با حکومت	شکست نظامی خونتا؛ تسریع فروپاشی دیکتاتوری، و گذار به دموکراسی
۸	اسپانیا (جنگ داخلی ۱۹۳۶- ۱۹۳۹)	جمهوری دوم (دموکراتی ک، ولی در محاصره‌ی فاشیسم)	آلمان نازی و ایتالیایی فاشیست (حامیان فرانکو)	آنارشیستها، تروتسکیستها، و دیگر چپهای ضداستالینیس ت	استقلال دوگانه‌ی فعال	تشدید شکاف در جبهه‌ی جمهوری خواه سرکوب مخالفان، و پیروزی فرانکو
۹	فرانسه (جنگ جهانی دوم)	حکومت ویشی (دست‌نشان ده و مستبد)	آلمان نازی	مقاومت جمهوری خواه و چپ مستقل	استقلال دوگانه‌ی فعال	سقوط ویشی و بازسازی جمهوری دموکراتیک فرانسه
۱۰	روسیه (جنگ اوکراین)	حکومت اقتدارگرایی پوتین	اوکراین / غرب	اپوزیسیون دموکراسی خواه و چپ مستقل	استقلال دوگانه‌ی فعال	انسداد کامل فضای سیاسی داخل، سرکوب شدید مخالفان، و تبعید آنها یا

در میانه‌ی جنگ و استبداد

پناه بردن آنها به فعالیت زیرزمینی						
فرسایش مشروعیت سیاسی حکومت سایگون، به حاشیه‌راند جی مخالفان، تشدید بی‌ثباتی داخلی، و سقوط نهایی سایگون	بی‌طرفی	بخشی بوداییان و روشنفکران	ویتنام شمالی	حکومت اقتدارگرای ضد کمونی ست سایگون	ویتنام جنوبی (جنگ ویتنام)	۱۱
به حاشیه‌راند گی مطلق سیاسی و بی‌اثری بر روند تحولات جامعه	بی‌طرفی	جریانهای رادیکال ضد ناتو و منتقد پوتین	اوکراین / توسعه‌طل بی ناتو	حکومت اقتدارگرای روسیه	روسیه (جنگ اوکراین)	۱۲
تضعیف شدید مشروعیت تزار و وقوع انقلاب ۱۹۰۵	شکست‌طل بی انقلابی	سوسیال‌دموکرا تها و انقلابیون روس	ژاپن	امپراتوری تزار	روسیه (جنگ ژاپن، ۱۹۰۵)	۱۳
انقلاب ۱۹۱۷، سقوط تزار، خروج انقلابیون پیروز از	شکست‌طل بی انقلابی	بلشویکها	آلمان و متحدها	امپراتوری تزار	روسیه (جنگ جهانی اول)	۱۴

جنگ، و امضای پیمان پرست - لیتوفسک و از دست رفتن تمامیت ارضی						
فروپاشی کامل امپراتوری و تجزیه‌ی کشور	همکاری با دشمن خارجی	ملی‌گرایان چک و اسلاو	متفقین	امپراتوری چندملیتی اقتدارگرا	اتریش - مجارست ان (جنگ اول)	۱۵
شکست حمله به ایران، بحران شدید مشروعیت سیاسی، نفرت عمومی و انزوای ابدی بین مردم	همکاری با دشمن خارجی	مجاهدین رجوی	عراق بعثی	جمهوری اسلامی	ایران (جنگ عراق)	۱۶
سقوط صدام، فروپاشی نهاد دولت و ارتش، آغاز جنگ طایفه‌ای، و نقض استقلال مالی	همکاری با دشمن خارجی	«کنگره ملی عراق» و برخی مخالفان کرد و شیعه	آمریکا و متحندان	رژیم بعثی صدام حسین	عراق (۲۰۰۳)	۱۷

## شش رویکرد در یک نگاه: آیا راه‌حل میانه‌ای وجود دارد؟

جدول ۲ فشرده‌ی این شش الگوی رفتاری نیروهای ترقی‌خواه مخالف را همراه با پیامدهای مکرر تاریخی و مصادیق پیش‌گفته نشان می‌دهد. مرور شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که در هندسه‌ی رفتار مخالفان در زمان جنگ، هرچه موضع به سمت دو قطب انتهایی پیوستار، یعنی ادغام کامل در حکومت یا همکاری با دشمن خارجی، نزدیک‌تر شود، در کوتاه‌مدت شاید به بقا یا سقوط حکومت کمک کند، اما نهایتاً استقلال و مشروعیت ملی نیروی مخالف نیز مخدوش‌تر و قربانی این «پیروزی» می‌شود. در مقابل، نیروهای ترقی‌خواهی که کوشیده‌اند هم از کشور دفاع کنند و هم استقلال سیاسی خود را حفظ کنند، گرچه با هزینه‌ی سنگین به‌حاشیه‌راندگی یا سرکوب مضاعف مواجه شدند، توانستند اصالت اخلاقی و افق آینده‌ی سیاست ترقی‌خواهانه را حفظ کنند.

در عالم واقع، سیاست همیشه انتخاب میان «خوب» و «بد» نیست؛ بلکه اغلب انتخاب از میان چند وضعیتِ پرهزینه و تراژیک است. شاید از همین روست که نسبتِ آرمان استقلال با آرمان‌های آزادی و عدالت همچنان یکی از غامض‌ترین مسائل سیاست معاصر باقی مانده است. اگر سنخ‌شناسی (تیپولوژی) بالا را مبنای تحلیل قرار دهیم، بخشی از مواضع منتقدان حکومت در قبال جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل با ایران را می‌توان ذیل «استقلال دوگانه‌ی فاصله‌گیر» فهم کرد؛ موضعی که می‌کوشد استقلال خود را هم از حکومت و هم از قدرت مهاجم خارجی حفظ کند، بی‌آنکه وارد منطق همسنجی کامل با یکی علیه دیگری شود. در این رویکرد، جنگ نه لزوماً «جنگِ ملت» یا «دفاع ملی»، بلکه بیش از هر چیز محصول سیاست خارجی ماجراجویانه و توسعه‌طلبانه‌ی قدرت‌های داخلی و/یا خارجی تلقی می‌شود و از همین رو، نیروی ترقی‌خواه می‌کوشد خود را نه در کنار یکی از دولت‌های متخاصم، بلکه در کنار جامعه و مردمی تعریف کند که هزینه‌ی اصلی جنگ را می‌پردازند. موضع نیروی ترقی‌خواه مخالف در برابر قدرت خارجی صرفاً تابع «وقوعِ تهاجم خارجی» نیست، بلکه به ارزیابی این نیرو از نقش حکومت استبدادی در تولید بحران نیز وابسته است. هرچه حکومت در پیشبرد سیاست‌های ماجراجویانه، توسعه‌طلبانه، یا تنش‌زای خارجی نقش بیشتری

داشته باشد، برای بخشی از مخالفان دشوارتر می‌شود که جنگ را صرفاً در چارچوب «دفاع ملی» فهم کنند. از این منظر، مسئله فقط تجاوز خارجی نیست، بلکه نسبت استبداد داخلی با سیاست خارجی بحران‌ساز نیز بخشی از معادله‌ی سیاسی و اخلاقی نیروهای مخالف را تشکیل می‌دهد.

ولی تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که این موضع نیز از تناقض‌ها و مخاطرات خاص خود برکنار نیست. استقلال دوگانه‌ی فاصله‌گیر، اگر صرفاً در سطح اعلام موضع اخلاقی باقی بماند، ممکن است به حاشیه‌ی اثرگذاری سیاسی-اجتماعی رانده شود؛ و در عین حال، نزد برخی دیگر از نیروهای استقلال‌طلب به بی‌تفاوتی در برابر تجاوز خارجی متهم شود. از سوی دیگر، ورود عملی به میدان جنگ نیز می‌تواند همین نیروها را به تدریج در منطق قدرت مستقر ادغام کند. از همین روست که در شرایط جنگی، استقلال دوگانه - چه در صورت فعال و چه در صورت فاصله‌گیر - نه راه‌حلی آسان و موضعی کم‌هزینه، بلکه تلاش برای راه رفتن بر لبه‌ی تیغ سیاست و اخلاق است.

## شرایط امکان و امتناع استقلال دوگانه

برای حرکت از فراز نظری به فرود عملی توجه به برخی عوامل ساختاری و بافتاری دیگر نیز لازم است:

*الف. شدت استبداد:* امکان اتخاذ «استقلال دوگانه‌ی فعال» تا حد زیادی به ماهیت و شدت سرکوبگری حکومت وابسته است. همه‌ی حکومت‌های استبدادی را نمی‌توان یکسان دید: یک حکومت استبدادی ممکن است صرفاً احزاب، مطبوعات، و نهادهای مستقل را محدود یا ممنوع کند، و حکومت دیگری افزون بر این تضییق‌های ساختاری، به سرکوب خونین، کشتار خیابانی معترضان، شکنجه‌ی گسترده، یا نابودی سازمان‌یافته‌ی مخالفان نیز متوسل شود. در چنین وضعیتی، برای بخشی از نیروهای ترقی‌خواه، مشارکت عملی در دفاع از کشور - حتی در برابر تجاوز خارجی - می‌تواند از نظر اخلاقی و سیاسی بسیار دشوارتر شود. هرچه شکاف میان حکومت و جامعه عمیق‌تر و خشونت دولت علیه شهروندان عریان‌تر شود، امکان جمع میان «دفاع ملی» و «حفظ فاصله از استبداد» نیز شکننده‌تر و تراژیک‌تر می‌شود.

ب. نوع جنگ: در بیشتر نمونه‌های تاریخی برشمرده، جنگ عمدتاً زمینی و مبتنی بر بسیج گسترده‌ی انسانی بوده است و نیروهای مخالف حکومت عملاً می‌توانسته‌اند در دفاع نظامی مشارکت کنند یا از آن سر باز زنند. بنابراین، مسئله فقط در سطح موضع‌گیری نظری یا اخلاقی باقی نمی‌مانده و مستقیماً به انتخابی عملی و عینی درباره‌ی مشارکت یا عدم مشارکت در منازعه تبدیل می‌شده است. در چنین شرایطی، «استقلال دوگانه‌ی فعال» معنایی انضمامی پیدا می‌کند: نیروهای مخالف می‌توانستند بدون ادغام در حکومت، عملاً در دفاع از خاک وطن مشارکت کنند.

اما در بسیاری از جنگ‌های معاصر، به‌ویژه جنگ‌های هوایی، موشکی، سایبری، یا درگیری‌های محدود و نامتقارن، این امکان مشارکت مستقل تا حد زیادی کاهش یافته است. در چنین وضعیتی، استقلال دوگانه بیش از آن‌که به مشارکت مستقیم در میدان جنگ مربوط باشد، به مسئله‌ی مشروعیت‌بخشی سیاسی، همراهی گفتمانی، یا امتناع از همذات‌پنداری کامل با یکی از دو سوی منازعه تبدیل می‌شود. همین تغییر، مرز میان «استقلال دوگانه‌ی فعال» و «استقلال دوگانه‌ی فاصله‌گیر» را در جهان معاصر پیچیده‌تر و سیال‌تر کرده است.

پ. امکان مشارکت مستقل: «استقلال دوگانه‌ی فعال» تنها زمانی امکان تحقق واقعی پیدا می‌کند که نیروهای مخالف بتوانند شکلی از مشارکت مستقل در دفاع از کشور داشته باشند؛ مشارکتی که نه به ادغام کامل در ساختار سیاسی-امنیتی حکومت بینجامد و نه به انفعال کامل فروکاسته شود. در برخی تجربه‌های تاریخی، مثل مقاومت‌های مردمی در اروپای طی جنگ جهانی دوم، وجود یک جامعه‌ی مدنی قوی به شکل شبکه‌های مستقل حزبی، اتحادیه‌ای، محلی، یا حتی شبه‌نظامی، چنین امکانی را - هرچند محدود - فراهم می‌کرد. اما هرچه دولت ابزارهای نظامی، رسانه‌ای، و سازمانی را شدیدتر در انحصار خود بگیرد، امکان شکل‌گیری دفاع مستقل نیز کاهش می‌یابد. در چنین وضعیتی، نیروهای ترقی‌خواه مخالف اغلب ناچار می‌شوند میان دو گزینه‌ی دشوار یکی را برگزینند: یا ورود به ساختار دفاعی حکومت و خطر جذب در آن، یا حفظ فاصله و متهم شدن به بی‌عملی و انفعال.

ت. دشواری حفظ فاصله از حکومت: حتی در مواردی که نیروهای ترقی‌خواه می‌کوشند استقلال سیاسی خود را حفظ کنند، شرایط جنگی معمولاً به سود تمرکز

قدرت دولتی عمل می‌کند. جنگ، به ویژه در حکومت‌های استبدادی، غالباً با گسترش دستگاه‌های امنیتی، محدود شدن فضای عمومی، تعلیق آزادی‌های مدنی، و تشدید دوگانه‌ی «یا با ما یا بر ما» همراه می‌شود. در چنین فضایی، حکومت می‌کوشد هرگونه دفاع از کشور را با حمایت از خود یکسان جلوه دهد و مرز میان «دفاع ملی» و «وفاداری سیاسی» را از میان ببرد. به همین دلیل، حفظ موضع مستقل انتقادی در زمان جنگ بسیار دشوارتر از زمان صلح است. بسیاری از نیروهایی که با هدف دفاع از کشور وارد میدان شده‌اند، در عمل به تدریج در منطق دولت جنگی هضم شده‌اند؛ و در مقابل، نیروهایی که کوشیده‌اند فاصله‌ی انتقادی خود را حفظ کنند، اغلب با اتهام خیانت، سازش‌کاری، یا بی‌وطنی روبه‌رو شده‌اند.

این بغرنجی حاکی از آن است که استقلال دوگانه صرفاً یک انتخاب اخلاقی یا ارادی نیست، بلکه امکان تحقق آن به ساختار دولت، شدت استبداد، نوع جنگ، و امکان سازمان‌یابی مستقل در جامعه نیز وابسته است. به دیگر سخن، استقلال دوگانه نه فقط فضیلتی اخلاقی، بلکه امکانی تاریخی و نهادی است که می‌تواند فراهم باشد یا نباشد.

## استقلال دوگانه و مسئله‌ی دفاع ملی

در برخی تجربه‌های تاریخی، شکاف میان حکومت و نیروهای ترقی‌خواه مخالف واقعاً توان دفاع ملی را تضعیف کرده است. در روسیه‌ی تزاری طی جنگ جهانی اول، بسیاری از نیروهای انقلابی جنگ را «امپریالیستی» می‌دانستند و از آن حمایت نکردند. فرسایش مشروعیت داخلی، شورش‌های گسترده، و فروپاشی نظم سیاسی نهایتاً به خروج روسیه از جنگ و واگذاری بخش بزرگی از سرزمین‌هایش در پیمان برست-لیتوفسک انجامید (Figes, ۱۹۹۶). در چین دهه‌ی ۱۹۳۰ نیز ادامه‌ی جنگ داخلی میان کومین‌تانگ و کمونیست‌ها، پیش از تشکیل جبهه‌ی متحد ضدژاپن، به سود ارتش ژاپن تمام شد (Westad, ۲۰۱۲).

ولی در هیچ نمونه‌ی مهم تاریخی نمی‌توان شکست کشور را فقط به «عدم مشارکت ترقی‌خواهان مخالف حکومت» نسبت داد. معمولاً عوامل ساختاری عمیق‌تری مثل ضعف مشروعیت حکومت، سرکوب داخلی، فساد، ناکارآمدی نظامی، و ناتوانی حکومت از ایجاد اعتماد ملی دخیل بوده‌اند (Skocpol, ۱۹۷۹). به دیگر سخن، خود

حکومت‌های استبدادی غالباً بخشی از مشکل بوده‌اند: وقتی جامعه‌ی خود را سرکوب می‌کنند، در زمان بحران، توان بسیج داوطلبانه و اعتماد عمومی را از دست می‌دهند (Mann, ۱۹۸۷). لوببرت (Luebbert, ۱۹۹۱) با مطالعه‌ی تطبیقی دوره‌ی بین دو جنگ نشان می‌دهد که وقتی حکومت توانایی ایجاد «ائتلاف فراگیر» را از دست می‌دهد، شکاف میان حکومت و نیروهای ترقی‌خواه، نه تنها توان دفاع ملی را تضعیف می‌کند، بلکه مسیر تحولات پساجنگ را به سمت بحران‌های ساختاری یا گذارهای دموکراتیک ناپایدار سوق می‌دهد.

## جدول ۲. خلاصه‌ی رویکردهای شش‌گانه

نمونه‌های تاریخی (از جدول ۱)	پیامد تاریخی کلان	پیوستار مواضع نیروهای مخالف
ردیف‌های ۱ و ۲	تقویت دولت جنگی؛ تضعیف استقلال نیروهای مخالف و خطر حذف آنها در دوران پساچنگ	۱. حمایت کامل / تعلیق تضاد
ردیف‌های ۳ تا ۷	تقویت جبهه‌ی داخلی، اما خطر سرکوب بعدی یا ناپایداری ائتلاف	۲. اتحاد مشروط / فاصله‌گیری انتقادی
ردیف‌های ۸ تا ۱۰	مشروعیت اخلاقی بیشتر، اما هزینه‌ی امنیتی بالا و سرکوب مضاعف	۳. استقلال دوگانه‌ی فعال
ردیف‌های ۱۱ و ۱۲	کاهش اثرگذاری سیاسی و اجتماعی همراه با حفظ پاکدامنی اخلاقی	۴. استقلال دوگانه‌ی فاصله‌گیر (بی‌طرفی/امتناع از مشارکت)
ردیف‌های ۱۳ و ۱۴	افزایش احتمال انقلاب و فروپاشی نظم موجود، همراه با خطر فاجعه‌بار خدشه بر تمامیت ارضی کشور به علت خلأ قدرت مرکزی	۵. شکست‌طلبی انقلابی
ردیف‌های ۱۵ تا ۱۷	سقوط حکومت همراه با بحران مشروعیت پایدار، نقض استقلال کشور، و طرد اجتماعی نیروی مخالف	۶. همکاری با دشمن خارجی

منابع

Abrahamian, E. (۱۹۸۲). *Iran Between Two Revolutions*. Princeton University Press.

Abrahamian, E. (۱۹۸۲). *Iran Between Two Revolutions*. Princeton University Press.

Arendt, H. (۱۹۷۰). *On Violence*. Harcourt Brace.

Berman, S. (۲۰۰۶). *The Primacy of Politics: Social Democracy and the Making of Europe's Twentieth Century*. Cambridge University Press.

Carr, E. H. (۱۹۵۰). *The Bolshevik Revolution 1917–1923*. Macmillan.

Figes, O. (۱۹۹۶). *A People's Tragedy: The Russian Revolution 1891–1924*. Viking.

Hiro, D. (۱۹۹۱). *The Longest War: The Iran-Iraq Military Conflict*. Routledge.

Hobsbawm, E. (۱۹۹۴). *Age of Extremes: The Short Twentieth Century, 1914–1991*. Michael Joseph.

Howard, M. (۲۰۰۱). *The First World War: A Very Short Introduction*. Oxford University Press.

Keegan, J. (۱۹۹۸). *The First World War*. Vintage.

Kershaw, I. (۲۰۱۵). *To Hell and Back: Europe 1914–1949*. Penguin.

Looney, R. (۲۰۰۸). *The Economic Reconstruction of Iraq: Governing the Foreign Exchange under Occupation*. Routledge.

Luebbert, G. M. (۱۹۹۱). *Liberalism, Fascism, or Social Democracy: Social Classes and the Political Origins of Regimes in Interwar Europe*. Oxford University Press.

Mann, M. (١٩٨٧). The roots and contradictions of modern militarism. *New Left Review*, 162, ٣٥-٥٠.

Mazower, M. (١٩٩٨). *Dark Continent: Europe's Twentieth Century*. Penguin Press.

Parker, R. A. C. (١٩٨٩). *The Second World War: A Short History*. Oxford University Press.

Skocpol, T. (١٩٧٩). *States and Social Revolutions*. Cambridge University Press.

Tilly, C. (١٩٩٢). *Coercion, Capital, and European States*. Blackwell.

Tripp, C. (٢٠٠٧). *A History of Iraq*. Cambridge University Press.

Westad, O. A. (٢٠١٢). *Restless Empire: China and the World Since 1750*. Basic Books.